

مقدمه

میرزا محمد قاسم فرزند میر سید عبدالله حسینی مشهور به قاسمی گنابادی یا قاسمی حسینی گنابادی با تخلص قاسمی، در ۹۳۰ق در خانواده‌ای از سادات گناباد تولد یافت. کلاتری گناباد به خاندان او اختصاص داشت و او بعد از پدر به این مقام رسید، ولی این شغل را به برادر خود میرزا ابوالفتح واگذار کرد و به شاعری روی آورد. قاسمی دانشهای عقلی، به‌ویژه ریاضی، را از غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی و شعر و ادب را نزد هاتفی آموخت. او نخست از شاعران درگاه شاه اسماعیل صفوی بود و پس از آن به خدمت شاه تهماسب درآمد؛ اما در مقابل اشعاری که سرود پاداشی نگرفت و دربار صفوی را رها کرد و نزد سلطان محمودخان والی دیاربکر، منطقه کُردنشین ترکیه، رفت و منظومه‌ای در بحر متقارب، بدان‌گونه که برای شاه اسماعیل و شاه تهماسب ساخته بود، برای این سلطان و پیروزیهای وی سرود. قاسمی در ۹۸۲ق (و به احتمالی ۹۸۴ق) در دیاربکر درگذشت.^۱

ناسپاسی شاهان صفوی نسبت به شاعران و رویگردانی اینان از آن دربار مقوله‌ای قابل تعمق در تاریخ ادب فارسی است. به گفته صاحب *عالم‌آرای عباسی*، شاه تهماسب به محتشم کاشانی، شاعر صاحب نام دوره صفوی، متوفی ۹۹۶ق و معاصر قاسمی، گفت: من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند (صفا؛ به نقل از: حائری ۱۳۸۸: ۵۱). این سخن موجب شد تا همزمان با گسترش روابط تجاری و فرهنگی بین ایران و هند، شاعران به دربار پادشاهان تیموری هند روی آورند و

۱. در *اثر/فریاد* (حاج سید جوادی و همکاران، ۱۳۷۷) برای زندگینامه و آثار قاسمی گنابادی از منابع بسیار نام برده شده است.

مورد استقبال قرار گیرند. آشنا شدن این شاعران با فرهنگ و طبیعت آن سامان و آمادگی آنان برای تازه‌گویی و نواندیشی، سبب پیدایش سبک و شیوه‌ای نو در شعر فارسی گردید. این سبک را مدتی، به اعتبار مکان و زمان پیدایش آن، سبک اصفهانی و صفوی خواندند و بعدها با عنوان سبک هندی در ایران و هند و آسیای میانه رواج یافت. در این دوره شعر فارسی از دربار فاصله گرفت، به اهل هنر و حرفه پیوست و بیشتر با زندگی مردم و باورها و عاداتشان پیوند برقرار ساخت (نک: حائری ۱۳۸۸: ۴۵-۷۰).

ادوارد براون علت نبودن شاعران بزرگ در دوره صفویه را از محمد قزوینی جویا می‌شود. قزوینی در پاسخ می‌گوید: «شک نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی به پایه پستی افتاده است و حتی یک شاعر درجه اول هم در این عصر به ظهور نیامده است.» قزوینی، پس از توضیح خشونت عالمان مذهبی نسبت به صوفیان و تبعید و کشتن آنان، می‌گوید: «علاقه و رابطه شعر و ادبیات با تصوف و عرفان در ایران واضح و مبرهن است، به طوری که اطفای یکی موجب اعدام و اضمحلال دیگری خواهد بود» (نک: درودگریان ۱۳۸۸: ۷۴-۸۳).

اما احسان یارشاطر در نوشته خود زیر عنوان ادبیات عصر صفویه روشن می‌کند که شعر این دوره با قدرت تخیل و اندیشه به توصیف مضمونهای تازه پرداخته است و شاعران کمتر به دنباله‌روی از پیشینیان پرداخته‌اند. سادگی کلام و نزدیکی آن به زبان مردم، و تعمق در زندگی روزانه و اجتماعی مردم برای کشف مضمونهای تازه از ویژگیهای برجسته شعر در این دوره است. به نظر یارشاطر، در دوره‌های پیشتر شاعران به قدرتمندان توجه داشتند و از مضامین معدود و مشابه استفاده می‌کردند. روی آوردن شاعران به مردم و زندگی آنان جانی تازه به دنیای شعر داد. او می‌افزاید که در شعر دوره صفوی استعاره‌ها و تشبیه‌های دور از ذهن و ناآشنا که خواننده در فهم آنها با دشواری روبه‌رو می‌شود، به وفور معمول و رایج شد (همانجا).

پیروان سبک هندی به جست‌وجوی الفاظ تازه برای معانی بیگانه پرداختند، لفظ و معنی را با هم گره زدند، مضامین جدید پدید آوردند و معیاری تازه برای فصاحت ارائه دادند. به علاوه، با پیچش لفظ و معنی، مضامین را دیرپاب کردند تا اعجاب خواننده را برانگیزند و به این ترتیب لذت حل معما را به حظ درک مضمون فزونی

دادند (حائری ۱۳۸۸: ۴۵-۷۰). در هر حال، باریک‌بینی در تخیل و درآمیختن الفاظ ساده و محاوره‌ای با معانی پیچیده و دویپهلوی و دور از ذهن، از ویژگی‌های سبک هندی است. منتقدان این سبک آن را پیچیده و متکلف و بیش از حد مصنوع به صنایع ادبی می‌دانند (رزم‌آرا ۱۳۸۴: ۱۷۳-۱۸۰).

قاسمی شاعر عصر صفوی است و شعرش هم خالی از مضامین پیچیده نیست؛ اما به‌سختی می‌توان او را در سلک شاعران سبک هندی یا حتی زمینه‌سازان این سبک جای داد. در زمان او هنوز این سبک نام و نشان و هویت خود را نیافته بود. اندکی قبل از وی، در اوایل قرن دهم، بابافغانی شیرازی شیوه‌ای در غزلسرای آورد که، به سبب بیان اتفاقات و شرح ماجراهای عاشقانه، آن را سبک «وقوع» نامیدند و بعدها زمینه‌ساز سبک هندی در قرن یازدهم شد. نامورانی چون کلیم کاشانی، عرفی شیرازی و طالب آملی از او پیروی کردند و حتی صائب خود را مقلد بابافغانی دانست (نک: ذوالفقاری ۱۳۶۹: ۱۷۹-۱۸۷).

از آتشین دمان به فغانی کن اقتدا
صائب اگر تتبع دیوان کس کنی

پرهیز از ترکیبات عربی و اصطلاحات و مفاهیم عرفانی و فلسفی از مشخصه‌های سبک وقوع است (حائری ۱۳۸۸: ۴۵-۷۰) که قرنی مقدم بر سبک هندی بوده، ولی چنین پرهیزی در اشعار قاسمی دیده نمی‌شود. استناد نکردن به آیات و احادیث نیز شاخصی دیگر از سبک وقوع است (همانجا)، در حالی که مثنویهای قاسمی سرشار از حمد و ستایش پیامبر و امام علی و تلمیحات دینی است. در واقع «قاسمی زیر بار تقلید و استیلای شعرای زمان نرفته و دیوان خود رابه سبک قدما ساخته و پرداخته است.» (سلماسی‌زاده ۱۳۴۹: ۱۵۱۹-۱۵۲۵) تأثیر سبک نظامی گنجوی و پیروانش، به‌ویژه جامی و هاتفی، نیز در سخن قاسمی آشکار است.

دیگر آنکه قالب شعر در سبک هندی غالباً غزل است؛ در حالی که اشتهار قاسمی به مثنویهای اوست که در آن زمان سرآمد دیگران بوده است. همان‌طور که گذشت، در سبک هندی لفظ و معنی با هم گره خورده و مفاهیم دیرپاب شده‌اند، ولی «شعر گنابادی روان و خالی از تعقیدات لفظی و معنوی است» (همانجا).

آثار مهم قاسمی عبارت‌اند از: شاهنامه شامل دو دفتر جداگانه یکی شاهنامه ماضی یا شاه/اسماعیل‌نامه در شرح سلطنت شاه اسماعیل در ۴۳۰۰ بیت به تقلید از

اسکندرنامه نظامی گنجوی و دیگری شاهنامه نواب عالی یا شاه تهماسب نامه در شرح سلطنت شاه تهماسب در بحر متقارب به تقلید از شاهنامه فردوسی (که برخی مجموع این دو را شهنشاه نامه نامیده اند). شاهرخ نامه^۱ درباره پادشاهی شاهرخ پسر امیر تیمور گورکانی و شاه تهماسب است که با مدح پادشاه صفوی آغاز می شود. قاسمی لیلی و مجنون را به نام شاه تهماسب در ۲۵۴۰ بیت به تقلید از لیلی و مجنون نظامی گنجوی، و خسرو و شیرین را به نام سام میرزا پسر سوم شاه اسماعیل در سه هزار بیت در ۹۵۰ ق سروده است. علاوه بر ساقی نامه، او منظومه حکمی و عرفانی زبده اشعار را به وزن و تقلید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی در ۴۵۰۰ بیت و منظومه عاشق و معشوق را در صفت کعبه و مدینه و بعضی احوال دیگر در چهار هزار بیت در ۹۶۵ ق سروده است (صفا؛ به نقل از: درودگریان ۱۳۸۸).^۲

* * *

قاسمی منظومه گوی و چوگان را در ۹۷۷ ق به امر شاه تهماسب بر وزن لیلی و مجنون نظامی گنجوی طی دو هفته در ۱۵۰۰ بیت^۳ سروده و آن را «کارنامه» نامیده است:

۱. شاهرخ چهارمین پسر تیمور گورکانی از ۷۷۹ تا ۸۵۰ می زیست. در ۲۸ سالگی بر جای پدر نشست و به مدت ۴۳ سال سلطنت کرد. شاهرخ به تشویق و ترغیب اهل علم و ادب و هنر کوشید. او برخلاف پدر طبیعی ملایم و صلح جو داشت. با این حال، قلمرو خود را از ماوراءالنهر و هند تا آناتولی گسترش داد. (گویا اعتمادی / مترجم، بدون نام مؤلف، شاهرخ میرزا، آریانا (نشریه افغانی)، قوس (آذر) ۱۳۲۲ (شمسی)، ش ۱۱، ص ۱۹-۲۲)

۲. ناگفته نگذیریم که در مرور منابع، به مشابهت چشمگیر دو مورد زیر برخوردیم، بی آنکه منبع جدید از منبع قدیم حتی در زمره مأخذ خود نام برده باشد: «در واقع شاهنامه قاسمی تالی و ثانی تذکره شاه تهماسب صفوی به قلم شاه تهماسب اول است که حوادث و وقایع زمان آغاز صفویان را به زبان رسای شعر بیان کرده است. در ضمن ذکر وقایع تاریخی، به پند و اندرز به بیان حقایق پرداخته است (سلماسی زاده ۱۳۴۹). «در واقع شاهنامه قاسمی، یعنی هم شاهنامه ماضی و هم شاهنامه نواب عالی، تالی و ثانی تذکره شاه تهماسب صفوی به قلم شاه تهماسب اول است که وقایع زمان آغاز صفویان را به زبان شعر بیان کرده و در ضمن ذکر وقایع تاریخی، به پند و اندرز و بیان حقایق نیز پرداخته است (درودگریان ۱۳۸۸) در تغییر «به بیان» به «و بیان» معنی مخدوش شده است.

۳. تعداد ابیات در نسخه مشهد به شمارش ما ۱۵۳۲ بیت است.

این نامه که از زبان خامه
چون ماهِ دو هفته‌اش در ایام
این عقد گهر که شد سرآمد
انکار مکن که بی سبب نیست
از لطف چو شاهِ عرش پایه
تاریخ تمام این معانی
کردم لقبش به «کارنامه»
در عرض دو هفته دادم اتمام
باشد عددش هزار و پانصد
زاقبال شه اینچنین عجب نیست
افکنند برین سواد سایه
«ظلّ ابدی» ست گر بدانی

در بیت بالا، «ظلّ ابدی» به معنی سایه جاودان است که با شاه و سایه در بیت قبل تناسب دارد و ماده تاریخ سروده شدن منظومه گوی و چوگان است که با احتساب لام مشدد به حساب ابجد (ظ ل ل ا ب د ی = ۹۰۰ + ۳۰ + ۳۰ + ۱ + ۲ + ۴ + ۱۰) برابر با ۹۷۷ است.

متن حاضر از منظومه گوی و چوگان بر اساس دو نسخه مشهد و پاریس تهیه شده است:

۱. در کتابخانه آستان قدس رضوی، کتاب مثنویات قاسمی سروده محمد قاسم گنابادی زیر شماره ۸۳۸۳ عمومی و شماره ۹۰۱ کتابهای ادبیات ثبت شده است. این نسخه با خط نستعلیق روی کاغذ نخودی در ۳۵۶ برگ به طول ۲۱ و عرض ۱۶ سانتیمتر نوشته شده و دارای جلد چرمی است. این نسخه طبق یادداشت زیر که در آغاز نسخه خطی آمده به آستان قدس اهدا شده است: «بنا بر ارادت و علاقه خاصی که والد مرحوم مغفور یارمحمدخان افشار سردار کل، فرزند مرحوم مغفور حسن خان افشار وزیر نظام سردار کل، به آستانه قدس رضوی داشتند وصیت کردند که کتب خطی ایشان تقدیم کتابخانه آستانه مبارکه شود. علی هذا این یک جلد کتاب منظومه قاسمی به انضمام شصت و هشت جلد دیگر در خرداد ماه ۱۳۲۷ تقدیم کتابخانه آستان ملک پاسبان گردید. سرهنگ عبدالحسین افشار.»

در صفحه مقابل این یادداشت، تاریخ وقف کتاب ۲۵ خرداد ۱۳۳۲ ذکر شده است. منظومه گوی و چوگان که در ۴۲ صفحه (از ۳۴۲ تا ۳۸۳) از این کتاب درج است، در ۹۸۱ ق توسط حافظ محمدبن قاسم علی نوشته شده و تاریخ اتمام کتابت

آن غره شهر محرم الحرام سنه ۹۸۲ هجری، نخستین روز از ۹۸۲، یعنی قبل از فوت شاعر بوده است. بیشتر صفحات دارای ۳۸ بیت در دو ستون نوزده سطری است. از این نسخه با عنوان نسخه مشهد یا نسخه م یاد می‌کنیم.^۱

۲. در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، جلد سوم، صفحه ۳۴۸-۳۴۷، شماره مسلسل ۱۸۲۸، از نسخه خطی خمسه میرزا قاسم گنابادی نام برده شده است. این نسخه در ۹۹۲-۹۹۳ق، حدود ده سال پس از فوت شاعر، در ۱۸۷ برگ در مشهد نوشته شده ولی صفحات پایانی را ندارد.^۲ به نقل از نویسنده فهرست، خمسه قاسمی به زعم رقابت با فردوسی سروده شده است. منظومه گوی و چوگان یا «کارنامه» بخشی از این نسخه خطی است. از این نسخه با عنوان نسخه پاریس یا نسخه پ یاد می‌کنیم.^۳

مقایسه دو نسخه بالا نشان می‌دهد که در نسخه پ جابه‌جایی ابیاتی از قلم افتاده‌اند و حتی در چند مورد، این نسخه فاقد دهها بیت به هم پیوسته است. در بررسی اختلافات دو نسخه به این نتیجه رسیدیم که ضبط نسخه م در بیشتر موارد مقبول‌تر است؛ ولی در مواردی که کلمات در نسخه م ناخوانا بوده، از نسخه پ استفاده کرده‌ایم. ما غیر از این دو نسخه از وجود نسخه خطی دیگری از این منظومه آگاه نیستیم. سعی بر آن بوده است تا متن حاضر مطابق دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان

۱. از دکتر نصرالله پورجوادی که تصویر نسخه خطی مشهد را در اختیار ما گذاردند و دکتر مجدالدین کیوانی سردبیر آینه میراث برای خواندن متن و ارائه پیشنهادات سودمند صمیمانه سپاسگزاریم.

۲. منوچهر مرتضوی، مقلدین شاهنامه در دوره مغول و تیموری و تاریخ منظوم شمس‌الدین کاشانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۱۳۴۱، ش ۶۱، ص ۱۷۳. به هدایت این مقاله، به نسخه پاریس دست یافتیم.

۳. محمد عیسی ولی، مسؤل کتابهای خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، در مورد آثار قاسمی گنابادی در آن موزه به یکی از مصححین (بهرام گرامی) کتباً توضیح داد: «نسخه‌هایی از دفتر اول شاهنامه قاسمی برای شاه اسماعیل، دفتر دوم برای شاه تهماسب، و شاه‌رخ‌نامه برای شاه‌رخ در این کتابخانه وجود دارد (فهرست ریو، جلد دوم، ص ۶۶۱). به علاوه، براساس فهرست نسخه‌های خطی فارسی (منزوی، جلد چهارم، ص ۳۰۵۱ و ۳۰۵۲)، تنها نسخه کارنامه قاسمی در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد، زیر شماره ۳/۹۰۱ ادبیات (۸۳۸۳)، وجود دارد. این اظهارات با نوشته ذبیح‌الله صفا که «نسخه‌ای از شاهنامه قاسمی را به شماره Add. 7784 در کتابخانه موزه بریتانیا دیده‌ام» مطابقت دارد. نسخه مورد اشاره کتابدار کتابخانه بریتانیا در مشهد همان نسخه م است که مورد استفاده ما قرار گرفته است، ولی گواه آنکه نسخه مشهد تنها نسخه موجود از کارنامه قاسمی نیست، وجود نسخه پاریس است.

زبان و ادب فارسی، ویرایش ۱۹۸۴، و شیوه‌های رسم‌الخط امروزی تهیه شود. در موارد لازم حروف ب، ج، و ک به حروف پ، چ و گ تبدیل شده، «ترا» و «تست» به صورت «تورا» و «توست»، فعل چسبیده «است» به صورت جدا (مانند کافیس) به صورت کافی است، و علامت جمع «ها» به صورت جدا از های غیرملفوظ (مانند دانه‌ها) نوشته شده است. در موارد لازم از علامت تشدید استفاده شده است. برای تسهیل در خوانش ابیات، برای بسیاری از کلمات حرکت گذاشته‌ایم.

برای بعضی مضامین و مفاهیم در این منظومه، ابیاتی مشابه و متناظر از این شاعران آورده شده است: امیر خسرو دهلوی، امیرمعزی، اوحدی مراغه‌ای، باقر کاشی، بیدل دهلوی، جامی، حافظ، حزین لاهیجی، خاقانی، خواجوی کرمانی، سعدی، سلمان ساوجی، سیدای نسفی، سیف فرغانی، شاه نعمت‌الله ولی، شیخ بهایی، صائب، صفای اصفهانی، عطار، عمادالدین نسیمی، فردوسی، فروغی بسطامی، قانی، قطران تبریزی، کمال خجندی، محتشم کاشانی، مسعود سعد، ملک‌الشعراى بهار، مولوی، نظامی گنجوی، واعظ قزوینی، وحشی بافقی، هاتف اصفهانی و هلالی جغتایی. به علاوه، برای تشبیهات و استعارات مکرر گل و گیاه نیز مأخذ ارائه شده است.^۱

مثنوی گوی و چوگان شامل ۳۷ بخش نامساوی است. به گفته فهرست‌نویس نسخه پاریس، قاسمی به تقلید از جامی که برای قصاید و ترجیع بندهای خود عنوان منظوم قرار داده، برای این بخشها سربخش منظومی اختیار کرده است. نسخه م سربخش ندارد، ولی کاتب غالباً با نوشتن یک بیت (به جای دو بیت) در سطر، بخشها را از هم متمایز نموده است. در موارد دیگر نیز تمایز بخشها از روی عدم پیوستگی ابیات امکان‌پذیر است. در نسخه پ اکثر بخشها سربخش دارند و ما برای دیگر بخشها نیز سربخشهایی برگرفته از کلام شاعر قرار داده‌ایم که در فهرست زیر با * نشان داده شده است. در همه حال، بخشها را با شماره ترتیب مشخص کرده‌ایم:

* ۱. در حمد و ستایش خداوند، ۲. اظهار نیاز و عذرخواهی، ۳. در نعت رسول و مدح آلش، * ۴. در منقبت علی و آلش، ۵. در باعث نظم کارنامه، * ۶. آیینة صورت

۱. گرامی، بهرام، گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی (تشبیهات و استعارات)، با مقدمه ایرج افشار، تهران، سخن، دوم، ۱۳۸۹ ش.

و معانی، *۷. شد طوطی طبع من شکر بار، ۸. در وصف بهار عالم آرای، ۹. در طعنه آسمان زمین را، ۱۰. در طعن زمین به چرخ افلاک، ۱۱. در مدح و ثنای شاه «تهماسب»، ۱۲. در مدح و ثنای شاه «القاس»، ۱۳. در مدح و ثنای حضرت «سام»، ۱۴. مداحی شاهزاده «بهرام»، ۱۵. در وصف خط خلیل دوران، ۱۶. محبوبی و التفات «طالش»، ۱۷. در وصف «یگان» یگانه دهر، ۱۸. در عشوه و ناز «یول قلی بیگ»، *۱۹. «سلطان قلی» آن بت پریزاد، *۲۰. آن سرو ریاض جان «کرم بیگ»، *۲۱. زیبا صنمی «محمدی» نام، *۲۲. «رستم» صنمی به دلبری طاق، *۲۳. سرخیل پریوشان «مظفر»، *۲۴. از خیل بتان به نام «مقصود»، *۲۵. «عبدالله» آن گل سمنبر، *۲۶. در جلوه شاه به گوی بازی، ۲۷. در جلوه شاهزاده «القاس»، ۲۸. در بردن گوی حضرت «سام»، ۲۹. در جلوه شاهزاده «بهرام»، ۳۰. وصف شب و بزم شاه عالم، *۳۱. آن ماه که نام او «تمر» بود، ۳۲. در وصف کمان و تیر و ماه است، ۳۳. اندر صفت شکار گوید، *۳۴. چون رفت خزان و شد زمستان، *۳۵. شه کرد هوای شهر تبریز، ۳۶. در منع دل از تباهاکاری، *۳۷. کلک من و نظم روح پرور

* * *

در نسخه م، قبل از شروع منظومه گوی و چوگان، مثنوی زیر آمده است:^۱

الهی قاسمی را راه بنمای	زبانش را به بسم الله بگشای
مرا کن از طریق وحدت آگاه	میاور بر زبان جز قل هو الله
نشانم از خط و روی بتان ده	به یادم سوره نور و دُخان ده
ز تار زلف خوبان کن دلم شاد	مرا از سوره واللیل ده یاد
ز مهر روی خوبان سازم آگاه	مرا والشمس کن ورد سحرگاه

۱. در نسخه پ نیز قبل از شروع منظومه گوی و چوگان، یک مثنوی در ۴۴ بیت و پس از آن این عبارت آمده است: «تمام شد این کتابت روز یکشنبه بیستم ربیع الاول سنه یکهزار و دو ۱۰۰۲» که حدود ده سال بعد از کتابت منظومه گوی و چوگان و حدود بیست سال بعد از فوت شاعر است.

برآور سوره یوسف به فال
مرا دل در چه محنت فتاده
وزان سایه طناب افکنده در چاه
که نتوان در طناب سایه زد دست
چو یوسف آردم بیرون سلامت
پریشان و پریشان روزگارم
چو مویی ساخت از بس ناتوانی
شدم مویی و آن هم در میان نیست
مکن از لطف خود تقصیر مویی
جگر چاک است و پر خون است و پرداغ
ز شبنم تازه کن گل‌های راغم
مدار از مردمک چشم مرا دور
پریشان ساخت فکر زلف یاری
به چوگان برد گوی دل ز دستم
ز دست دل مرا کاری است دشوار
ز بند غم رهایی ده دلم را
مرا دل دوزخی شد پر ز آتش
شود خاکستر آتش سراسر
به آتش آتشی دیگر مسوزان
مده راهم به آن دوزخ دوباره
دلم پر آتش و چشمم پر آب است

چو فال مصحف آید در خیالم
ز سیمین غبغب خوبان ساده
بتان از زلف سرکش سایه بر ماه
چه حاصل زانکه نتوانم ز غم رست
مگر لطف تو زین چاه ملامت
اسیر طرّه پرتار یارم
مرا فکر میان یار جانی
ز ضعف تن که از جانش نشان نیست
ندارم جز به لطف آرزویی
مرا از گلرخان چون لاله باغ
به لطف پنبه‌ای ده بهر داغم
ز خال مهوشانم دیده پرنور
مرا از نوگلی در سینه خاری
به زلفش چون گره دل را که بستم
گره از دل مرا بر رشته کار
به لطف خود کن آسان مشکلم را
ز عشق آتشین رویان سرکش
در آن ساعت که سوزم پای تا سر
مکن دوزخ پی سوزم فروزان
مرا از دوزخ دل کرده چاره
ز چشم و لعل یارم دل خراب است

ز خط گلرخان کاینه دار است
 متاع دین و دل داده به غارت
 که ابروشان چو مصقل در مقابل
 ز تیر غمزه یار جفاکیش
 دلم را خسته کرد از چشم غماز
 که لعلش قوت جان و قوت روح
 غم زلف و رخ خوبان مهوش
 مرا دوران که دار فتنه انگیخت
 به ابروی بتانم دل عنان تاب
 چه حاصل از سجودم بر زمین سر
 ز بس خجلت سر از خاک ندامت
 بکن با من به عدل شاملت کار
 دلی پرفکر لعل مهوشانم
 چو نرگس کن ز مستی چشم من باز
 مرا دل ریش و جان بود آتش انگیز
 هنوزم بر سر کین چرخ بدکیش
 خدایا ده ز خاکستر فتوحم

مرا آینه دل پرغبار است
 ز ابروی بتان خواهم بشارت
 برد زنگ غم ز آینه دل^۱
 تنم پیوسته مجروح است و دل ریش
 چه باشد گر به پرش لب کند باز
 بود مرهم نه دلهای مجروح
 چو شمع افکنده در هر مویم آتش
 صنوبرسان دل از هر مو درآویخت^۲
 بود مستی ولی در کنج محراب
 ز مستی چون صراحی پیش ساغر
 سزد گر برن دارم تا قیامت
 به فضل خود مرا از خاک بردار
 مزن ز آب حیات آتش به جانم
 ز خواب غفلتم بیدار دل ساز
 تنم خاکستری شد ز آتش تیز
 ز خاکستر نمک ریزد بر آن ریش
 بیر زنگ غم از میرات روحم

۱. مصقل: صیقل کننده، جلادهنده.

۲. در شعر قدیم فارسی دل را به میوه قلبی شکل صنوبر تشبیه کرده اند و در پندار شاعرانه معشوق با کمند گیسو دل از عاشق می رباید و عاشق دل در خم زلف یار می بازد. (گرامی ۱۳۸۹: ۲۳۳-۲۳۹). در این بیت، دلی که در گرو موی یار است به میوه قلبی شکل صنوبر و شاخ صنوبر به موی تشبیه شده است. چون صنوبر در سر هر موی دارد ناله ای / هر که دلهای پریشان را نگهبانی کند (صائب).

مرا در چشم جان کش سرمه نور
به صد داغ غم چون غنچه دل سوخت
مرا چشمی بود خالی ز مردم
نهد داغی دگر بر روی آتش
ز عنبر کن دلم را مجمرافروز
که آید از دلم بوی وفایی
معطر کن ز بوی گل دماغم
قدم شد حلقه چون مویی بر آتش
شدم سر حلقه اهل ملامت
بر آور همچو مویی از خمیرم
گنهداری پریشان روزگاری
به طاعت دار دایم در قیامم
خط عفوی به نام من رقم کن^۱
که در دین رفت از دست اختیارم
گره شد آرزویی در دل من
مرا از غنچه دل کن گره باز
که از خود رفته نزدیک تو آیم
زنم بر سینه سنگ از دست بیداد
بده از دست خضر آب حیاتم

مکن خاکسترم را از نظر دور
بتان را آتشین لعلی که افروخت
به فکر خالشان کز دیده شد گم
هنوزم لاله سان دوران سرکش
دلم چون لاله پر داغ جگرسوز
بده چون غنچه ام نشو و نمایی
دلم باغی شد از گلهای راغم
ز زلف و عارض خوبان سرکش
فتاده ز استقامت، تا قیامت
ز پا افتاده ام، شو دستگیرم
کیم من دردمندی خاکساری
چو شمع از گریه در گل پا مدام
به دست از چوب مسواک قلم کن
ز تسیب ریایی شرمسارم
ز هر یک دانه صد غم حاصل من
تویی حلال مشکلها ز آغاز
به سوی کعبه کن راه آزمایم
گرفته دامنش با آه و فریاد
چو شمع از سوز دل گر بی ثباتم

۱. شیخان و زاهدان ریایی مسواک به دستار می زدند. شاعر طلب عفو از ریا می کند. اول از بدگویی مردم دهان را پاک کن / بعد از آن بر گوشه دستار خود مسواک کن (صائب).

وگر دل خسته و درهم مزاجم
 ز دریای دلم ابری برانگیز
 مرا از دیده خون دل برون کن
 چو شمع ز آتش دل در کشاکش
 مگردان پیش کس سر خاک راهم
 کسی را جز تو گر گیرد دلم دوست
 میاور مدح دونان بر زبانم
 ز استغنا فقرم رو به ره دار
 بیا ای قاسمی غافل ز دین چند
 ز دل اندیشه دنیا برون کن
 ز فکر دلبران دل را پرداز
 ز شغل عالمت پروای خود نیست
 گرفتار جهان از بخت ناساز
 چنین غافل ز فردای قیامت
 چنین تا کی اسیر نفس و شیطان
 منه در پیش هر خس بر زمین سر
 مکن هر دم ز بالا میل پستی
 ز جانت بت پرستی بُرده آرام
 بسی زین ماجرا فرق ندامت
 مبر از معذرت دل را ز دستم

مسیحا را بکن صاحب علاجم
 به خود باران رحمت بر سرم ریز
 وزان رخسار زردم لاله گون کن
 مرا از گریه زن آبی بر آتش
 مکن از خاک پایش سجده گاهم
 بتی باشد که دل بتخانه اوست
 منه زهر هلاهل در دهانم
 ز احسان لئیمانم نگه دار
 دلت ز اندیشه دنیا حزین چند
 غم دنیا و مافیها برون کن
 چو حیدر کعبه را از بت تهی ساز
 در امروزت غم فردای خود نیست
 به صورتها ز معنی مانده ای باز
 مکن کاری که بار آرد ندامت
 تمنای دلت کامی ز سلطان
 مکن خود را به خاک ره برابر
 منه پا در مقام بت پرستی
 معاذالله چرا لایبی^۱ ز اسلام
 زنی بر سنگ فردای قیامت
 که من هر جا که هستم حق پرستم

۱. لایبی: هرزه می گویی (لاییدن: هرزه گفتن).

چرا آری بهانه در میانه
به مسجد رو که جای سجده آنجاست
مجو کام دل از درگاه دونان
مکن بر خود فضای عافیت تنگ
مساز از عمر خود یک نیمه را کم
بود دردی که جز مرگش دوا نیست
که بوسندش خلائق بهر اعزاز
زند بسیار بر سر دست افسوس
که باد از غم پریشان جمع ایشان
ازیشان دین و دولت گشته بدنام
به صورت آدمی لیکن سگی چند
گشاده پنجه بهر جور و بیداد
چو کژدم کش گره افتاده بر دم
چو شاهد را ز خواب و سرمه ناز
الهی کس نبیند روی ایشان
سری پر باد نخوت بر تریا
عجب نبود که بر گردون برد باد
به شکل ازّه دندان طمع تیز
نه بر وجه حسن افعال ایشان
چو در حرص و طمع شیخ زمانه
دریشان عقل همچون نشئه در سنگ

سرت در سجده اهل زمانه
سجودت بهر حق هر جا نه زیباست
مباش از همت دون چون زبونان
به سوی صدر مجلس کرده آهنگ
مکن قد در سلام سفلگان خم
سلامت را جوابی کز صفا نیست
ز نخوت چون چناری پنجه‌شان باز
کسی کاین قوم را بر دست زد بوس
معاذالله ازین جمع پریشان
گروهی برکنار از راه اسلام
در آزار خلائق بدرگی^۱ چند
همه چون مهر گردون کینه‌بنیاد
در ابرو چین پی آزار مردم
ندیده کس ز نخوت چشمشان باز
غلاف تیغ کبر ابروی ایشان
همه اسباب رفعتشان مهیا
بلی خس را که بر باد است بنیاد
عجب قومی بداندیش و شرانگیز
حسد آیین و ظلم اعمال ایشان
به نادانی و بی‌دینی فسانه
جمادی چند دور از هوش و فرهنگ

۱. بدرگی: بدذاتی، بدجنسی. نیاید نکوکاری از بدرگان / محال است دوزندگی از سگان (سعدی، بوستان)

ازیشان آنقدر ره تا به ادراک
دریشان مردمی نادیده ایام
به دربانشان نگرکز بهر بیمی
چرا گفتم کلیمی و عصایی
یکی بیتم به از دُر یگانه
کزان بیتی که خالی از طرب نیست
درون خانه گر فغفور چین است
لقایش کان به صد احسان نیرزد
خدایا نامه توحید بگشای
رحیم و قادر و مسکین نوازی

که از روی زمین تا اوج افلاک
چو مردم در بیاض چشم بادام^۱
به کف دارد عصایی چون کلیمی
غلط کردم سگی و ازدهایی
به یاد آمد ز استاد زمانه
کنم هر مصرعش تضمین عجب نیست
به احسان حاتم روی زمین است
به چین ابروی دربان نیرزد
مرا در حمد خود توفیق بخشای
به رحمت عاصیان را چاره سازی

۱. مردمی: انسانیت. مردم: مردمک چشم. معنی بیت: در آنها انسانیت دیده نشده، همچنان که در سفیدی بادام مردمک سیاه.

۱. در حمد و ستایش خداوند^۱

این نامه که هست حسب حالی	طغراش به نام ذوالجلالی ^۲
کاین گوی سپهر را که پرداخت	چوگان ز کمان رستمش ساخت ^۳
چون گوی دهد به شب ز کوكب	چوگان کندش ز شکل عقرب ^۴
با آب دهد ز باد و باران	از موج و حباب گوی و چوگان ^۵
از زلف و ذقن به هر پری روی	او داده دو صولجان و یک گوی ^۶
پُرگوی ز ژاله صحن بُستان	از شاخ بنفشه کرده چوگان ^۷
خورشید چو گوی از وفایش	گردد همه روز در هوایش ^۸

۱. همچنان که در مقدمه آمده، سربخشهای ۱، ۴، ۶، ۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۴، ۳۵ و ۳۷ از ماست.

۲. طغرا: علامت یا خط بر سر منشور یا فرمان. ذوالجلال: صاحب شوکت، خداوند. معنی مصرع: این نامه با نام خدا آغاز می‌شود.

۳. پ: این گوی. گوی سپهر: خورشید. کمان رستم: کنایه از هلال ماه (مشبه به چوگان).

۴. آسمان شب را از گوی ستاره پُر می‌کند. عقرب: مجموعه‌ای از ستارگان، از صور فلکی (مشبه به چوگان).

۵. پراکندن حباب با موج به زدن گوی با چوگان تشبیه شده است. با آب، از باران و باد حبابی چون گوی و موجی چون چوگان پدید می‌آورد.

۶. پ: ز یک گوی. ذقن: چانه (مشبه به گوی). صولجان: معرب چوگان (مشبه به هر یک از دو رشته زلف).

۷. ژاله: شبنم، (مشبه به گوی). ساقه خمیده بنفشه (مشبه به چوگان).

۸. پ: گردد شب و روز. پیشینیان باور داشتند که زمین ساکن و خورشید گردان است.